

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

... نتیجه استنباط رفقا به کجا رسید؟ ظاهراً طبق کتاب من صفحه هفتصد و سی و هشت هستیم، هفتصد و سی و پنج هستیم. خب صفحاتش دقیق نیست. از آقای شیخ پرسیم، فقیه حکیم! نظرات شما به کجا رسید؟ بفرمایید تا اینکه ما استفاده کنیم! تلمیذ: ؟

استاد: پس نظر شما بر جواز است؟

تلمیذ: همان نظر حضرتعالی که فرمودید ما

نمی‌توانیم به صرف تقيه؟

استاد: بله دیگر یعنی هر جایی که نمی‌شود به

صرف موافقت با عامه، ما مسئله را منتفی کنیم.

تلمیذ: نه غیر از آن، فرمایشی که یادم می‌آید چند

سال پیش خدمت شما سؤال کردم اعراض مشهور را
شما به عنوان یکی از...

استاد: هان اعراض مشهور! بله اعراض مشهور
هم دلیل می خواهد. صرف اعراض نمی شود در اینجا
مطرح باشد. به جهت اینکه در این مسأله ما می بینیم
در خود زمان ائمه، اصحاب ائمه نسبت به فهم
روایات متفاوت بودند، راوی می آید پیش امام صادق
و عرض می کند در منی بودم و از ابی بصیر این
مطلب را شنیدم، حضرت می فرمایند که نه منظور این
بوده. یعنی حتی ابی بصیر هم در فهم روایت اشتباه
کرده، یا فرض کنید که همان موقع شخصاً از امام
شاید نشنیده باشد و از راوی شنیده و راوی با مختصر
تغییری...، چون روایات بسیار حساس است، کلام
بسیار حساس است، کمترین تغییری، یک روایت را
عوض می کند. همین طور که الان در فهم عرفی
خودمان هم همین مساله را داریم. شما می خواهید
راجع به یک قضیه ای یک مطلبی را بگویید، همین
که یک مقداری در لحن و در تعبیر، بعضی از کلمات
بکار برده بشود اصلاً درست عکس مطلوب را نتیجه
می دهد. دقیقاً عکس را نتیجه می دهد! و این به خاطر

دواعی است که در افراد مختلف است. هر شخصی داعی مخصوصی در او هست. و انظار و آراء و مسائل جانبی، در فهم روایت دخالت خیلی زیادی دارد. و صرف نظر از این مسأله، نفس قضیه ممکن است که به تعبیر مختلفی مطرح بشود و افراد در درک و تلقی این مطلب دارای مسائل متفاوت و مختلفی باشند و ما این مطلب را دیدیم و تجربه کردیم. کاملاً این مسأله مشخص و مبرهن است و اینجاست که قرائن و شواهد باید به کمک ادراک صحیح بشتابد و آن قرائن و شواهد از بعضی از تعبیراتی که ممکن است [مطرح] شده باشد پرده بردارد. حتی فرض بکنید که در زمان مرحوم آقا هم ما این مطلب را در خیلی از موارد می دیدیم. در همان زمان هم خیلی از مسائل مطرح بوده.

فرض کنید یکی از مسائلی که در همان موقع مطرح بوده، همین مسأله رفتن به جنگ و مقابله با متجاوزین بوده. تعبیرهایی که از ایشان هست این تعبیرها متفاوت است. در بعضی از این تعبیرها چه بسا عدم رضایت از ادامه و استمرار این قضیه تلقی

می‌شود. خیلی مواردی بوده که این تعابیر را داشتند،
خیلی موارد. در بعضی از این تعبیرها رضایت
استنباط می‌شود، یعنی اگر شخصی...، این که من
بارها روی این قضیه تأکید می‌کنم که مسأله ظهور،
یک مسأله شخصی است نه مسأله نوعی برای همین
قضیه هست. فرض کنید که در یک منبر من یادم
هست که همین اخوی ما در مشهد صحبت می‌کردند
و آقا هم در آن حیاط بودند، نقل قول هم نقل قول
صحیحی بوده، ایشان (اخوی بزرگ) درست نقل
قول کرده بود، که الان واجب است انسان از حاکم
اسلامی اطاعت کند و اگر ایشان حکم کنند و امر
کنند که من به جبهه بروم، می‌روم، حتی اگر شده
سیب زمینی هم پوست بکنم - با این تعبیر - ما به این
مقدار انجام می‌دهیم! خب اگر کسی در آن مجلس
نشسته باشد فوراً رضایت ایشان را نسبت به این
مسأله ادراک می‌کند دیگر، طبق ظهور عرفی. خب
شما بالاتر از این عبارت یا حالا نگوییم بالاتر،
بالاخره عبارت مفهم این معنا، شما عبارت خوبی را
باید تلقی کرده باشید. اما کسانی که با ایشان حشر و
نشر داشتند و از سایر اقوال ایشان هم اطلاع داشتند

و به خصوص با مرام ایشان [آشنا بودند]، این مسأله حکایت از رضایت نمی‌کند بلکه حکایت از یک نوع حکم شرعی ...، مسأله به آنجایی برسد که لامفر منهم إلاّ الیه، در این قضیه اگر بخواهد مطلب [به اینجا] منتهی بشود، این را می‌رساند. و یکی از ادلّه بر این مطلب این است که ایشان خودشان به یک نفر مستقیماً امر نکردند که به جبهه برود، به یک نفر نگفتند! بودند افرادی که پیش ایشان می‌آمدند و تقاضای رفتن به جنگ را می‌کردند ولی ایشان می‌گفتند خودتان می‌دانید! هان، اسلام نیاز دارد، وضعیت خودتان را ببینید، بله آقای خمینی حکم کردند، امر کردند که باید این حدود حفظ بشود، باید؟ بشود، از این مسائل، آخر ایشان نمی‌گفتند برو یا نرو، این برو یا نرو از ایشان صادر نمی‌شد. خب این دو دو تا چهار تاست دیگر. اگر ما در یک وضعیتی باشیم که آن وضعیت، سوق به یک طرف از دو طرف مطلب را داشته باشد و امام علیه السلام یا فرض بکنید که شخص مولا نسبت به عبید، این در آن وضعیت که اقتضای طبعی آن وضعیت، سوق به احد

الطرفین قضیه است، در عین حال سوق نکند، این مساله عدم رضایت است دیگر. این مساله است. حالا آن عدم رضایت ممکن است علی داشته باشد. خیلی علل و آن فکر قاصر ما نمی‌رسد به اینکه چرا باید این طور باشد. و این یک مساله‌ای است که چطور انسان باید با توجه به قرائن و شواهد این نکته را که استفاده ظهور است از این مطلب، [چطور باید این مسئله را ادراک بکند.]

حالا یک نکته‌ای که در این قضیه هست این است که چه لمّی در این مساله هست که از زمان رسول خدا به این طرف، این مردم مگر چه کار می‌کردند؟ مگر کیفیت قرائت رسول خدا را ندیده بودند که حالا در زمان امام صادق بیابند از سوره در نماز سؤال بکنند؟ چه قضیه‌ای در این جا باید باشد؟ چه مساله‌ای در اینجا باید باشد؟ نکته‌ای که در اینجا جزء قرائن این مساله به نظر می‌رسد...، چون یک وقتی ببینید مسأله در باب خمس است، خب اصلاً در زمان ائمه خمس و اینها با حُکام و اینها، یک مسأله‌ای بوده که در خود آن موقع هنوز جا نیفتاده بوده، مسأله زکات چرا، در مسأله زکات این از همان

زمان بوده ولی در مسأله خمس این آن طوری که باید و شاید [جا نیقتاده بود،] از زمان صادقین به بعد این قضیه خمس کم کم آن ظهور خودش را در فقه پیدا می کند، در تاریخ فقه اگر شما مطالعه کنید می بینید در این ازمنه این قضیه خمس نبوده، زکات از زمان رسول خدا بوده، حتی خلفا هم بر اخذ زکوات جبراً اقدام می کردند [ولی قضیه خمس نبوده.]

حالا در مسأله صلاة، در قضیه نماز، چطور ممکن است تصور بشود که فرض بکنید که این صلاة در عرض صد سال، صد و پنجاه سال از زمان پیغمبر تا زمان امام صادق یا امام رضا بگذرد، التفات کردید، و بعد تازه مثلاً راوی بیاید سؤال بکند یا بن رسول الله قرائت نصف سوره کافی است یا تمام سوره؟! خب مگر مردم نماز نمی خواندند؟ مگر نماز نمی خواندند؟ مگر شیعه نماز نمی خواند؟ مگر ... نماز نمی خواند؟ این حکایت از این مساله می کند که چون مساله مسأله مبتلی بهایی است، یک نکته ای که در این جا هست این است که چون این یک مسأله مبتلی بهایی است، مثل قضیه خمس نیست که ابتداءً

صادقین بیایند این قضیه را انگار من اول الامر تشریح
کنند، یک آیه در قرآن راجع به قضیه خمس آمده در
زمان رسول الله، وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ

خُمْسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ
وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا
يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ أَجْمَعِينَ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ ﴿الأنفال، ۴۱﴾ تمام، بعد دیگر اصلاً در زمان

ائممه و اینها اصلاً عمل به این قضیه نمی شد، و آن

طور که باید و شاید توجه به این مسائل نمی شد الاً

شد و ندر، اصحاب خاص، در ری، در قم، در

خراسان بعضی از این مواردی که خب اینها داشتند

و به وکلا می رساندند. اکثر اموالی که حتی به دست

امام می رسید از اموال وکلا، اموال زکوی بود. [این

مطلب] در فقه هست. عشری از اعشارش را فرض

بکنید که اموال خمس و اینها تشکیل می داد. بعد

دیگر در زمان صادقین این قضیه را امام باقر و امام

صادق [تشریح کردند،] لذا اکثر روایات خمس ۹۰٪

مربوط به امام صادق است، روایاتی که مربوط به

خوارج است، روایاتی که مربوط به ناصبی است، که

در باب خمس و اینها مورد توجه قرار می گیرد. و

روایاتی که مربوط به غوص است و از بحرین

می آیند و از امام صادق سؤال می کنند ظاهراً قاسم بن...، فراموش کردم که یکی از روایات غوص مربوط به ایشان است، اینها چیزهایی است که می آیند و بعد ادامه پیدا می کند حتی تا زمان عسگرین این روایات خمس و اینها همین طور کش پیدا می کند. ولی مسأله صلاة خب این یک مطلبی است که می خواندند، همه می خواندند، از زمان رسول خدا مردم نماز می خواندند و همین طور ادامه پیدا می کرد. این مسأله این مطلب را به نظر می رساند که در خود زمان ائمه مسأله تبعیض در سوره یک امر متداولی بوده، یعنی از زمان رسول خدا...، و استصحاب عدم تغیر از زمان رسول خدا، اقتضای عدم تحول را می کند، که به اینها استصحاب کشفی می گویند، استصحاب کشفی به این معناست که حکم فعلی کشف از حکم ما سبق بکند. در لغت هست، استصحاب عدم تغیر معنا و مفهوم لغوی که ما داریم که در زمان وضع هم مسأله این طور بوده و این اشکالی ندارد. این استصحاب، اشکالی ندارد. استصحاب قهقرا در این مورد ...

تلمیذ: استصحاب قهقرا؟

استاد: اشکالی در اینجا ندارد، آنی که اشکال دارد در جای دیگر است. در این مورد استصحاب حجیت دارد.

منتهی نکته‌ای که در اینجا هست آن نکته این است که گاهی بعضی از اصحاب شک می‌کردند که نکند حالا فرض بکنید که نظر امام در اینجا مثلاً یک نظر دیگر است یا ممکن است در قبال این باشد، لذا شما می‌بینید مثلاً روایات مربوط به تبعض سوره چند روایت بیشتر نیست اصلاً، خب اگر یک مسأله مهم جدی باشد باید پنجاه تا روایت ما داشته باشیم. یعنی مسأله نماز یک مسأله آسانی نیست که در اینجا بیایند و فرض بکنید که...، مثلاً راجع به قضیه خمس ما حدود پنجاه تا روایت داریم، خیلی روایات زیادی داریم، حتی بیشتر، راجع به اصناف خمس، تعدد، انواعش، مصرفش، اگر قضا نشده باشد حکم ورثه نسبت به این خمس...، ما نسبت به این قضیه خیلی [روایت] داریم. چون یک مسأله بدوی بود، یک مسأله نو ظهور بود، خب مجبور بودند ائمه به تمام سؤالات جواب بدهند. شصت تا مثلاً فرض

بکنید که روایت داریم. اما فرض بکنید که یک امر متداولی که از زمان رسول خدا به بعد آمده باشد این اگر قرار بود در شیعه نسبت به این قضیه شبهه‌ای باشد، خب با این سه چهار تا روایت که نباید بیایند سؤال بکنند، یکی اسماعیل بن فضیل است یا فرض بکنید که آن علی بن رئاب که خب در آن روایت که مربوط به... است یا در آن روایت دیگر که فرض بکنید که حسن صیقل است، سه چهار تا، چهار پنج تا، دیگر بیشتر روایت نیست که چند نفر از امام بیایند سؤال کنند. یعنی شیعه با آن طول و عرض به این کیفیت نسبت به این مسأله مهم که در شبانه روز فرض بکنید که هفده رکعت نماز واجب می‌خوانند، اینها نسبت به این قضیه شک داشته باشند که آیا این روشی که الان اهل تسنن دارند این روش را انجام می‌دهند و این روش متعارف و این همه بزرگانی که فرض کنید که اشعری‌ها در قم بودند، در ری بودند، در خراسان، در نیشابور، این همه بلاد که شیعه پراکنده بودند اگر در این مسأله به این مهمی که در هر شبانه روزی هفده مرتبه با این مسأله ما سرو کار

داریم، اگر در این قضیه شک وجود داشت...، آن وقت چه طور ممکن است که فرض بکنید که ما در این مسأله چهار پنج تا روایت داشته باشیم؟ خوب باید حداقل از زمان امیرالمومنین گرفته راجع به این قضیه تبعض سوره روایت داشته باشیم تا زمان امام حسن عسگری، در حالی که اصلاً این مسئله نیست. پس معلوم می شود بر خلاف اعراض اصحاب، شیعه این مسئله را یک امر ثابت شده ای تلقی می کرد. یعنی روش...، و ائمه اگر نظر مخالفی داشتند خوب بیان می کردند. ما چرا از امام سجاد روایت نداریم؟ چرا از امام حسن نداریم؟ چرا فرض کنید از امام باقر نداریم؟ هان؟ یک چند نفری، علی بن رئاب یک دفعه خواب دیده حالا بلند بشود بیاید سؤال کند؟ کجایش درد گرفته ما نمی دانیم؟ یا فرض بکنید که آن حسن بن صیقل، کجا را صیقلی داده! حالا بلند شده آمده گفته است بیا برویم فرض بکنید که از امام سؤال کنیم که اگر مضطر باشیم...؟ حالا آن که اصلاً مربوط به اینجا نیست، آن مربوط به سوره و اضطرار و کفایت حمد است نه راجع به تبعض سوره بیاید سؤال بکند، این مسأله حکایت از این می کند که

اتفاقاً این یک امر مسلّمی بوده، این یک امر مسلمی بوده است از زمان رسول خدا که همه بر این وتیره بودند تا به اینجا رسیده. خب این افراد ممکن است طبق مسائل عادی که شخصی می خواهد حالا نسبت به قضیه ای مته لای خشخاش بگذارد...،

دیدید بعضی ها نشستند پیش آدم و هیچ مطلبی ندارند بگویند، اصلاً می خواهند آدم را به حرف در بیاورند، خیلی اتفاق افتاده، بنده خیلی مبتلا به این قضیه هستم، اصلاً ساکت بنشینند انگار یک طوریشان می شود مثلاً، یک چیزی می اندازند جلو! آقا چه کنیم حضور قلب داشته باشیم؟ چه کار کنم برو هاونگ بکوب! حضور قلب...! آقا ما چه کار کنیم در خیابان که راه می رویم برایمان تشویشی پیدا نشود؟ خب چشمت را بینداز پایین. می خواهی من را به حرف در بیاری که من حال ندارم یا اینکه...! یک وقتی طرف می آید وقت می گیرد سؤال جدی دارد بسیار خب در خدمتشان هستیم. یک وقتی همین طوری یک چیزی بگوییم که آقا یک حرفی بزند.

حالا این روایتهایی که در اینجا آمده خیال می‌کنم که از قبیل اینها باشد. نشسته پیش امام صادق نمی‌داند از کجا بگوید؟ از فرش بگوید؟ از عرش بگوید؟ از...؟ یابن رسول الله تبعض در سوره می‌شود کرد یا نه؟ حضرت فرمودند اشکالی ندارد بابا، التفات کردید.

این مساله یک نکته مهم در استنباط است، این را دقت داشته باشید، فراموش نکنید که اگر جری مقام و جری سنت بر یک وتیره‌ای بود و ما روایات مخالف کثیره‌ای ندیدیم بر خلافش، این دلیل بر تقریر است، تقریر ائمه آن روش و آن جری را. لذا شما می‌بینید وقتی که عمر آمد و صلاة تراویح را عوض کرد، اولین روایتی که ما داریم از امیرالمومنین است، همین که رسید به خلافت، صلاة تراویح را برداشت، ببینید! یعنی امام نمی‌گذارد قضیه به روز دوم برسد. بعد آمدند ندای واستنا عمرا سردادند! حضرت فرمودند بروید پی کارت‌تان بروید! بروید به جماعت بخوانید! التفات کردید؟ نمی‌شود صلاة تراویح بیاید بیاید، یکدفعه در زمان امام صادق حکم به حرمت اتیان به جماعت بیاید! چون یک مسأله

حرام، امام باید بیان کند، امام سجاد در اینجا باید
مطلب را بیان کند. امام حسن باید بیان کند. لذا
امیرالمومنین تا به خلافت رسید فردایش رفت بالای
منبر چند تا چیز را برداشت، یکی صلاة تراویح بود،
یکی آن شریح قاضی بود، یکی هم حرمت متعه،
قضیه متعه را اول امامی که آمد...، خب عمر حرام
کرد دیگر! و بر این جری زنا می کردند اشکال
نداشت! خودشان و هم پالکی های خودشان، دور و
بریهای خودشان الحمدلله موفق بودند در این قضیه.
ولی متعه نه، متعه حرام است و اُعاقب علیهما! خب
حدش می زنند! امیرالمومنین اول امامی که آمد و
حکومت دستش افتاد، آن چیزهایی که به عنوان
سنت بود آمد اینها را بیان کرد. آن وقت چه طور
ممکن است از این قضیه [تبعّض سوره در نماز)] تا
زمان امام صادق اصلاً هیچ کس سؤال نکرده؟!
نمی شود که این مساله! یک امر متداول بین مسلمین،
همه انجام می دهند، شیعه انجام می دهد، سنی انجام
می دهد، یک نفر نیامده پرسد آقایان ما در مملکت
مسلمانها، سنی ها هستیم اینها دارند تبعّض سوره

می‌کنند تکلیف ما شیعه چیست؟ یکی نیامد این را بگوید، این روایت اینجاست دیگر. در زمان امام صادق آن فرد دنگش گرفته، نشسته پیش امام صادق چه سؤال بکنیم؟ یابن رسول الله تبعض سوره می‌شود یا نمی‌شود؟ حضرت فرمودند بله ولی بهتر است همه‌اش را بخوانید.

این یک نکته است و ما این را در ابواب فقهی خیلی می‌توانیم مورد استفاده قرار بدهیم. فرض بکنید که یک سنتهایی هست که این سنتها در زمان ائمه نبوده مثلاً درست کردن خانقاه، درست کردن خانقاه به این وضع فعلی را شما نگاه نکنید، اتفاقاً این یک مطلبی بود که در زمان سابق هم ما راجع به این قضیه با مرحوم آقا بحث داشتیم، خیلی هم طول کشید، شاید حدود پنج شش جلسه طول کشید که ایشان می‌خواستند به یک نحوی ما را به این جهت سوق بدهند که خانقاه در مقابل مسجد است و ما زیر بار نرفتیم، و بالاخره آخرش هم فهمیدیم که نظر ایشان هم این نبوده و می‌خواستند ما را هی انگولک کنند و اینها! مثلاً یکی مسأله خانقاه، مسأله خانقاه به این کیفیت فعلی که یک مشت درویش می‌روند و

این نحوه کارشان و نحوه عملشان که اغلب اینها الان به این نحو و به این کیفیت هست، الان در شرایط فعلی یک چهره مذمومی را از این خانقاه ترسیم کرده که خب البته انسان خودش را در یک وضعیتی قرار بدهد از نظر شرعی هم حتی اشکال دارد که مورد اتهام واقع بشود، انسان به لباسی در بیاید که اکثریت از آن لباس سوء استفاده می شود، یا در یک موقعیتی باشد که اکثر از آن موقعیت سوء استفاده می شود، یا کاری را انسان انجام بدهد که اکثریت بر این نحوه هست. لابد شما می خواهید بگویید که الان ما عمایمان را هم باید برداریم به خاطر اینکه...! نه این مساله الان فرق می کند. الان حساب اکثریت نیست، یک عده خاصی هستند.

ولی در زمان سابق، در زمان ائمه قضیه خانقاه نبوده، حتی ما در روایات هم داریم، ما در روایات گوشه گیری و عزلت داریم، در روایات بسیاری داریم که انسان مدتی از وقت خودش را باید به عزلت بگذراند که ان شاء الله این مطالب و این روایات را و در کیفیتش و جایش و بیانی که از

بزرگان در همین زمینه شنیده‌ایم در شرح عنوان
بصری می‌آوریم که حتی در منزل خودش اتاقی را
داشته باشد که اختصاص بدهد به عبادتش و در آن
اتاق کسی را راه ندهد و حتی افراد در سابق در
بالاخانه خودشان، اتاقی را همیشه می‌ساختند و فقط
راه منحصر به آن یک نردبانی قرار می‌دادند و
خودشان وقتی که می‌رفتند آن نردبان را بر
می‌داشتند، آن سلّم و درج را از آنجا بر می‌داشتند که
کسی صعود نکند، این یک مسأله متداولی بوده و ما
در روایات هم نسبت به این مسأله داریم. نظیر این
قضیه را شما می‌توانید بگویید که یک عده بیایند و
بنشینند و راجع به این مسأله خب روایاتی داریم.
راجع به حلق ذکر این همه روایات داریم. بنشینند و
مدتی را و جایی را اختصاص به عبادت بدهند که
رفت و آمد نباشد، دور از مردم باشد، خب این چه
اشکالی دارد؟ یعنی مسأله‌ای نیست که الان فرض
کنید که در زمان فعلی ما بگوییم در زمان ائمه چرا
این قضیه از نظر ائمه توصیه نشده؟ چون اصلاً در
زمان ائمه یک همچنین مطلبی نبوده، بله صوفیانی در
زمان ائمه پیدا شدند، در زمان امام صادق حسن

بصری و عبدالله بن عطاء و سفیان و امثال ذلک که اینها در همان زمانها پیدا شدند...، مسأله خانقاه و اینها به این کیفیت نبوده، قطعاً اگر بوده ما از امام راجع به آن روایت داریم. چون نمی‌شود که یک مسأله مهمی در جامعه...، الان مسأله خانقاه در جامعه ما یک مسأله مهمی است. یعنی همان طوری که مسجد یک مسأله مهمی است، حسینیه الان مسأله مهمی است، حسینیه می‌سازند، حسینیه می‌سازند، زینبیه می‌سازند، و ساخت اینها، فقط نه به خاطر اسم و تبرک به اسم ائمه است، بلکه به خاطر این است که؟ الاعضاء بتوانند در این اماکن شرکت کنند، یا مثلاً بنا بر قول به عدم جواز دخول اهل کتاب در مساجد، اینها بتوانند در حسینیه‌ها شرکت کنند که خوب خصوص مسجد ممکن است عذری داشته باشد یا؟ الاعضاء فرض بکنید که... خوب این مسأله مسأله مهمی است.

حالا فرض بکنید که من باب مثال صد سال، پنجاه سال در یک همچین قضیه‌ای مسائل بگذرد و امام هم حضور داشته باشد و رأیش خلاف حسینیه

باشد در عین حال هیچ حرفی نزنند! خوب نمی‌شود این طور. بالاخره چند تا این طرف و آن طرف می‌گوید. اینجا خلاف است، اینجا اقدام نکنید، حسینیه در مقابل مسجد نباید ساخته بشود. اصل بر مسجد است. در زمان سابق اصلاً این مساله نبوده، لذا الان ما اگر یک همچنین مطلبی را بخواهیم مطرح بکنیم اشکالی نمی‌بینیم در اینکه فرض کنید که یک عده‌ای، حالا شما چرا می‌گویید درویش، یک عده فرض بکنید که از همین رفقا بیایند یک جایی را...، بنده خودم آن وقتی که منزل مرحوم آقا در طهران در معرض فروش قرار گرفته بود، یک مسائلی در آن موقع پیش آمد، واقعاً یکی از چیزهایی که در آن موقع برای من یک مسأله‌ای بود این بود که این منزل منزلی است که سیزده چهارده سال مرحوم آقا در این منزل بودند، خوب به مساله توجه کنید، در تمام این اطاقهایش ایشان نماز خواندند، اتاق عقب، اتاق بالا کتابخانه‌شان بود و اصلاً محسوس بود رفتن در این کتابخانه برای افراد، مثلاً افراد می‌آمدند در آن کتابخانه، شماها که ندیدید؟ شما؟

تلمیذ: پیچ شمیران بود؟

استاد: شما دیده بودید؟ زمان مرحوم آقا که آنجا بودند که نبودید؟ بعداً...،

خب این اصلاً محسوس بود و به طور کلی، حتی یک دفعه مرحوم آقا، چون آن منزل در آخر به اسم من شد، مرحوم آقا به من توصیه می کردند که این منزل را بفروشید و بعد خودشان گفتند برو بفروش، یعنی یک مدتی که بعد مادر مشهد احتیاج به منزل پیدا کردیم، قبل از این ایشان به من توصیه می کردند مبادا این منزل را بفروشید. فلان کس گفته این منزل خیلی نورانی است و اینها، خودشان را نمی گفتند می گفتند فلان کس گفته. گفتم بابا فلان کس خیلی کارها! چه چیز خورده! خود شما این وسط چه کاره اید؟ حالا فلان کس گفته که این منزل نورانیه، بسیار خب، حالا الان این منزل در معرض فروش قرار می گیرد، واقعاً اگر تو کله ما عقل بود که متأسفانه نیست! این رفقای که در طهران بودند هر کدامشان یک مبلغ می گذاشتند و این منزل را می خریدند و محلّ برای اجتماعشان می کردند. ذکری که می خواهند بگویند اینجا می آمدند، فرض

بکنید که جلساتشان را مرتب در آن منزل
می انداختند، اگر می خواستند احیا بگیرند در آن منزل
می انداختند، و این مطلب را اتفاقاً من گفتم‌ها! در
همان موقع این مطلب را گفتم. بعد یکی گفته بود
اگر این قدر بدهد می گیریم، اگر آنقدر ندهد
نمی گیریم! نمی دانم فلان! چی چی! به شرطی که
طبقه زیرش ما بنشینیم، ما...! یک چیزهایی در
آوردند همان موقع که اصلاً به طور کلی ما...، یعنی
آن جا یک مقطع مهمی بود در زندگی من، آن برهه
خاص از این انتقال بسیار حساس بود، علی‌ایّ حال
گذشت، دیگر آن مسائل و آنها گذشت. ولی من
همین مطلب را فرض بکنید که خب دارم. البته مساله
هست و درست است و ما از مبنایمان برنگشتیم
منتهی خب حالا چه کسی و چی و به چه نحوی؟
مرد قضیه کیست؟ این مساله چیزی است که خب
طبعاً بایست باشد و همین مطلب را من اتفاقاً در
منزل مشهد دارم. یعنی همین الان هم نظر بنده نسبت
به مساله مشهد همین طور است، و این‌ها آمدند اصلاً
به طور کلی خراب کردند! نظر بنده این بود که اصلاً
بنده این منزل را بگیرم و اصلاً وقف رفقا بکنم که

رفقا هر کسی جلسه دارد برود آن جا، می خواهد در آن جا بیتوته کند البته نه این که آن جا بشود فرض بکنید که دیگر...، و اصلاً به طور کلی از نظم و مسأله در بیاید، نه می خواهند بروند آن جا بیتوته...، در زمان خود مرحوم آقا، حالا [چون دیگر تمام شده من این مطلب را افشاء می کنم،] در بعضی از شبها رفقا می آمدند در آن جا تا صبح و در آن جا بیتوته می کردند و بیدار بودند. هم شب جمعه بود و هم شب سه شنبه. افراد خاصی در شب جمعه بودند. ما جزء گروه شب جمعه شان بودیم. شب سه شنبه هم بود. اصلاً می گفتیم می خندیدیم تا آقا می آمدند بلند می شدیم شروع می کردیم نماز خواندن! آقا از آن ته...! و آیین نامه خاص به خودش را داشت. حتماً نماز شب می بایست از روی قرآن خوانده بشود و با قرآن خوانده بشود و با صدا، من شروع کردم [آقا فرمودند] بلند بخوان آقا و با صدا بخوان! ما هم داشتیم سوره اسراء می خواندیم گذاشتیم زیر آواز! زدیم روی دست آن چند نفری که آن جا بودند! خلاصه! التفات می کنید! اگر کسی خوابش می آید

یک ربع استراحت بکند بعد بیاید، حتماً لباس باید سفید باشد، سجاده باید سفید باشد، عطر زده باشد و فلان باشد تا خودشان بعد می‌آمدند در وسط اعمال، مثلاً ساعت سه بعد از نصف شب حافظ می‌آوردند و می‌فرمودند خب حالا یک غزل بخوان برایمان! از مولانا می‌خواندیم، از حافظ می‌خواندیم، البته گاهی اوقات هم...، من کم شد یک دفعه مثل این که خواندم اما خب مثلاً می‌خواندند، یا الآن آن رفقای که در آن جا هستند، بعضی از آنهایی که شرکت کرده بودند می‌گفتند که آقا به آنها ظاهراً مغربی هم داده بودند یا بعضی از فقرات را ایشان می‌نشستند و در ضمن صحبت می‌کردند، شرح می‌دادند. و این مسأله مستمر بوده و واقعاً عجیب بود، یعنی واقعاً شبهای عجیبی بود که خب ما دیگر پیدا نمی‌کنیم یک همچین وضعی را. یعنی یک مطلبی است که دیگر هر کسی باید خودش به فکر باشد، راه را نشان دادند و مطلب را بیان کردند، و هر چیزی را که نمی‌شود انسان تذکر بدهد، نه ما به همین کیفیت خلاصه داریم می‌گذرانیم، علی کل حال. خب چه اشکال دارد که الآن یک همچین قضیه‌ای باشد و به دور از

های و هوی و سر و صدای خانواده و بچه‌هایی که می‌روند و می‌آیند و سر و صدا می‌کنند و گریه می‌کنند و... فرض بکنید که یک اجتماعی که خب فقط این باشد و خلاصه رعایت جلسه بشود در آن و الا اگر قرار باشد بیایند آن‌جا و خلاصه [رعایت مسائل نشود] خب آن دیگر نه، آن نتیجه مطلوب را طبعاً ندارد، و اگر این‌طور باشد خود انسان فوئادش را هم احساس می‌کند، کاملاً برایش مشهود است، مشهود است این شبی که بر او گذشت با شبهای دیگر تفاوت داشت. این چیزی نیست که انسان بخواهد تلقین به خودش بکند. برای ما آن شب مشهود بود. یعنی خیلی دو دو تا چهار تا روشن بود. و خود ایشان هم عبای سفید می‌انداختند و عمامه سبز می‌بستند و می‌آمدند و عبادت می‌کردند. خب علی کلّ حال این یک قضیه است. حالا این مسأله ما می‌توانیم بگوییم که خب اشکالی ندارد اگر مطلب به صورت صحیحش باشد.

اما فرض بکنید که سنی که الآن هست و این سنن سنی است که در زمان ائمه مبتلی بها بوده،

ولکن ما نسبت به این قضیه یا می‌بینیم اصلاً در زمان
ائمه نبوده، نمی‌خواهم بگویم در زمان...، یعنی جا
برای طرح بوده، فرض کنید که مجالسی که الان برای
میت می‌گیرند، هفت می‌گیرند، چهل می‌گیرند، سال
می‌گیرند، خب مجلسی که الان برای میت گرفته
می‌شود خب این مجالس در زمان ائمه...، مگر در
زمان ائمه مردم نمی‌مردند؟! در زمان ائمه می‌مردند
الان هم می‌میرند. مگر در زمان ائمه مردم
نمی‌خواستند برای مرده‌هایشان مجلس بگیرند؟
خب الان هم می‌گیرند. یعنی آن احساس و عواطفی
که الان هست آن عواطف در زمان ائمه هم بوده، چرا
ما در زمان ائمه، دوست و پنجاه سال سابقه سراغ
نداریم که از این مجالس هفت و چهل و سال و اینها
گرفته بشود؟ یک مورد ما نداریم که فرض کنید که
ابان از دنیا رفته باشد سالگردش را خانواده‌اش بیایند
بگیرند که ما می‌خواهیم ترحیم بگیریم، یا ائمه
توصیه کرده باشند به خانواده‌اش که بیاید مجلس
ترحیم بگیرید، بله ممکن است حالا در سالگردش
یک طلب مغفرتی کرده باشند که خدا رحمت کند
پارسال...، احتمال دارد، اشکال ندارد، یک همچنین

روزی ابان از دنیا رفته، خب حضرت برای ابان خیلی گریه کردند و طلب مغفرت کردند، یا برای فرض کنید...، اما این که توصیه کنند بیاید مجلس بگیرید به این نحو و به این کیفیت انعقاد مجلس باشد، ما در زمان ائمه نداریم، چه برسد به این که قضیهٔ اربعین باشد، مسئلهٔ اربعین اصلاً دیگر مربوط به سید الشهدا است و اصلاً دیگر به هیچ نحوی...، حالا نسبت به خود ائمه که در سالگرد باشد ما داریم، در سالگرد ائمه که مجلسی بوده در همان اقوام و اقربا، ما داریم، نسبت به امام سجاد داریم، نسبت به امام باقر داریم که حضرت در منی فرمودند که تا ده سال بیایند در منی برای من عزاداری کنند برای...، این مطلب را نسبت به ائمه داریم اما نسبت به سایر افراد ما نداریم که باید بعد از یک سال سالگرد بگیرید. الان شخص کفنش پوسیده تازه دارند برای او سالگرد می گیرند! بابا مرد رفت دنبال کارش، الان حساب و کتاب دارد پس می دهد چی اینجا سالگرد می گیرید؟! آیت الله فلان بله! خیلی خب سی سال پیش از دنیا رفت، خدا رحمتش کند. آقای فلان پنج سال پیش مرده، خدا

رحمتش کند.

و اینجاست که ما، یعنی درست نقطهٔ مقابل آن مسألهٔ اول در اینجا مطرح می‌شود که مطالبی که در زمان ائمه اقتضای زمان و اقتضای حضور ائمه در جامعه در آن زمان، اقتضای جری بر آن مسائل را داشت و نداشت، این دلیل بر این است که مورد رضای ائمه قطعاً نبوده؛ ۲۵۰ سال از زمان رسول خدا تا زمان امام زمان، ۲۵۰ سال! کم نیست‌ها! به اندازهٔ شش برابر عمر ما! پنج برابر عمر ما! ۲۵۰ سال بگذرد و اصلاً یک روایت نداشته باشیم که آقا سالگرد بگیرد برای مرده! خب بابا مگر این زن نمی‌خواهد سالگرد شوهرش را بگیرد؟ البته خب اگر ازدواج کرده باشد نه دیگر نمی‌خواهد ولی اگر ازدواج نکرده باشد تا داغش تازه می‌شود شروع می‌کند، پدر می‌خواهد برای بچه‌اش بگیرد، پسر می‌خواهد برای پدرش بگیرد، هان! می‌خواهند بگیرند، عواطف در آن موقع هم بوده، اختصاص به الان که ندارد. ولی در عین حال می‌بینیم نبوده. حتی اگر ما روایت از رسول خدا نداشتیم که سنت بر سه روز هست، نفس همین مسأله ادلّ دلیل است بر عدم

رضای امام. و این در خیلی از موارد کاربرد دارد، یعنی اینی که خدمتتان عرض کردم یکی از مبانی استنباطی ما همین نکته است.

نسبت به تبّع در سوره هم مساله همین است، حتی اگر ما این روایات را نداشتیم، اینی که در این مدت شیعه با سنی با هم خلط داشتند، با هم رفت و آمد می کردند، در حالتی که آنها تبّع سوره داشتند و ما دلیل بر مخالف نداشتیم که شیعه در آن موقع بنایش بر یک سوره تمام بوده، چون اگر این طور بوده به عنوان اصل مسلم که دیگر سؤال کردن از امام ندارد. مثل اینکه بیایند از امام پرسند یا بن رسول الله نماز واجب است یا نه؟ حضرت می گوید احمق از زمان رسول خدا تا الان دارند می خوانند! چشمت را باز کن می بینی واجب است یا نه! آن وقت سوره که یکی از اجزاء نماز هست، اگر به عنوان یک مساله اجماع مطرح بوده بر این که...، خب دیگر نیاز به سؤال ندارد. مشخص است، آن طرف اهل تسنن نصف سوره، این طرف تمام سوره، یا سوره تمام هم آنها می خوانند نه اینکه فقط قسمتی از سوره را بخوانند، هم سوره تمام می خوانند و هم مقداری از سوره، و این طرف که خاصه باشد فقط

سوره تمام بخواند، در حالی که یک همچنین مطلبی نبوده. مضافاً بر این، روایتی که آن روز عرض شد، که روایت روایت امام باقر علیه السلام است که آقای آقا سید ابوالقاسم هم نسبت به این مساله اشاره داشتند، این نکته نکته مهمی است که حضرت در این روایت - روایت روایت صحیحهای است - در این جا حضرت می خواهند شبهه را رفع کنند که اگر یک وقتی هم شبههای در اینجا هست که مثلاً خب دیدند ائمه سوره تمام خواندند مثل اینکه راوی در زمان امام حسن آمد خدمت امام حسین، دید حضرت روزه گرفتند، نمی دانم ماه رجب بود، چه بود، از همین ایام ماه رجب و روزههای مستحبی بود، آمد خدمت امام حسن دید حضرت دارند می خورند، تعجب کرد! حضرت فرمودند من امام هستم اگر تو بیایی اینجا بینی من هم روزه گرفتم خیال می کنی حکم شرعی است، ببینید این بیان بیان امام است، امام نمی تواند القاء شبهه کند، امام حسین خب در آن موقع امام نبود، به مقتضای جری بر همان رعایت استحباب، خب حضرت روزه گرفته بودند. اگر آن شخص می آمد و نگاه به امام حسن می کرد و می دید که امام حسن هم روزه گرفته، شاید قبل از اینکه بخواهد از امام سؤال بکند می رفت و

می‌دیدش که نه امروز هم روزه واجب است، من هم پیش حسین بن علی رفتم هم پیش حسن بن علی، جفت اینها روزه بودند پس معلوم می‌شود [که امروز روزه واجب است]. [اینقدر ائمه اهتمام داشتند! اینقدر اهتمام داشتند برای اینکه یک وقت شبهه القاء نشود به مخاطب. لذا امام حسن علی‌خلاف میلش حتی، خب حضرت هم می‌خواهد روزه بگیرد دیگر، روزه را در آن روز می‌خورد برای اینکه افرادی که می‌آیند و می‌بینند، لابد روزی بوده که عید بوده یا مثلاً از همین ایام اعیاد بوده که روزه‌اش مستحب بوده، بیایند ببینند که حضرت شیرینی خورده، فرض کنید که نقلی، خرمايي، چیزی، نمی‌دانم آن موقع نقل بوده یا نه، حضرت می‌خورند که رفع این قضیه بشود. اینجا هم امام باقر علیه السلام نسبت به این مسأله در اینجا اشاره دارند، حضرت می‌فرمایند انی ارید ان اَعْلَمَکُم یعنی شما را متوجه به این نکته کنم. این روایت بر تمام روایتهایی که لو فَرَضَ لو فَرَضَ که دلالت بکند، این روایت حکومت دارد و مضافاً به جری و عدم طرد ائمه علیه السلام نسبت به این قضیه، لذا تبَعُضُ در سوره دیگر این محرز است و هیچ اشکالی ندارد.

یک روایت می‌ماند که خب بهتر است یک توضیحی راجع به آن داده بشود که ایشان این را جزء روایات [دال بر تمام سوره] آوردند در حالی که به نظر نمی‌رسد که اصلاً این [روایت دلالتی بر وجوب تمام سوره] داشته باشد. روایت منصور بن حازم است، در روایت منصور بن حازم دارد که: قال ابا عبدالله عليه السلام لا تقرأ فی المكتوبة باقل من سوره و لا باكثر. این روایت روایت مهمی است که همه نسبت به این روایت در کتب فقهی استدلال می‌کنند. این هم خیلی جوابش روشن است؛

لا تقرأ فی المكتوبة باقل من سوره یعنی از سوره کمتر نخوان، یعنی مثلاً از همین سوره‌هایی که ۳ آیه دارد ۴ آیه دارد کمتر نخوان و لا باكثر من سوره یعنی بیشتر از یک سوره نخوان. یعنی وقتی سوره قل هو الله می‌خوانی دیگر نرو سراغ سوره دیگر. اقل من سوره یعنی سوره اقل از سه چهار آیه نباشد و یؤیده که روایت دیگری داریم که اتفاقاً این مطلب را تایید می‌کند، حضرت می‌فرمایند اگر سوره شش آیه داشت، سه آیه‌اش را بگذار برای رکعت اولی، سه آیه‌اش را هم بگذار برای رکعت ثانیه. این ناظر بر همین قضیه است. یعنی سه آیه این اقل سوره است دیگر، فرض کنید که سوره کوثر یا مثلاً سوره

نصر، سوره کوثر که این اقل از سوره است یعنی کوچکترین سوره است، حضرت در اینجا می گوید کمتر از سوره نخوان یعنی کمتر از سه آیه نخوان، بیشتر هم نخوان یعنی از یک سوره بیشتر نخوان. چه طور اینکه در روایات دیگر هم دارد که بیشتر از یک سوره نمی شود خواند و جایز نیست که انسان یک سوره کامله بخواند و سراغ سوره دیگر برود. خب پس این روایت هم در اینجا هیچ دلالتی بر مراد آقایان ندارد.

سؤال و جواب عربی

خب پس بنابراین همان طوری که نظر رفقا هم بر این هست این قضیه [به اینجا رسید که تبعض سوره در نماز جایز است.] ان شاءالله در جلسه دیگر راجع به تنجیس متنجس بحث خواهیم کرد، رفقا مطالعه کنند تا ببینیم که متنجس آیا منجس هست یا نیست و کیفیتش چگونه است؟

تلمیذ: به هر حال فضیلتش ثابت شد یا جوازش؟
استاد: جوازش، فضیلت نیست، جواز است.

منتهی ...

تلمیذ: به ضمیمه روایاتی که ...

استاد: روایت امام رضا علیه السلام؟ در روایت امام رضا علیه السلام خب می توانیم در آنجا بگوییم که شاید منظور حضرت این نیست که مثلاً قرآن را تکه تکه باید خواند. شاید منظور حضرت این باشد که...، یعنی از نقطه نظر استحباب که جمع کنیم بین روایاتی که دلالت می کند به سوره تمام و هم بین روایاتی که دلالت می کند مثلاً فرض بکنید که کراهت امام نسبت به این قضیه، این است که انسان سور مختلف بخواند. در روایت امام رضا ندارد که قطعه ای از سور، داریم که قرآن را بخواند، لئلا یصبح کتاب الله مهجورا، که قرآن را باید بخواند، چه طور این که ما در روایات مختلفی راجع به شبهای متفاوت سوره های مختلف، سوره واقعه را در شب جمعه، در شب دوشنبه سوره هل اتی، نباء در صبح دوشنبه یا غاشیه در صبح دوشنبه، در شب جمعه سوره جمعه و سوره منافقین، این روایاتی که مربوط به اینها هست دلالت می کند بر اینکه انسان باید سور را، سوره ها را در نمازهای مکتوبه دائماً بخواند. و لذا می توانیم بگوییم که این روایت حضرت دلالت بر استحباب تقطیع ندارد. بله یک وقتی انسان فرض کنید که می خواهد یک قطعه از قرآن بخواند به عنوان ... خب عیب ندارد که مثلاً

حالش اقتضاء می کند مثلاً به این کیفیت و اینها، اما اینکه دلالت بر استحباب قطعه قطعه دارد نه، این جواز است.

تلمیذ: اگر ما عام اول را در واقع همان

فَاقْرَأْ مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ ﴿المزمل، ۲۰﴾ بدانیم

آن وقت آن چیزی که به عنوان دلیل خارج شده از تحت این عام، این است که در بعضی روایات آمده که سوره کامله بخوانید، این هم نه به عنوان وجوب ...

استاد: البته در روایات خب در بعضی هایش

معنای اکره آمده، حضرت می گوید آن طور بخوانی بهتر است، یعنی دلم می خواهد که یک سوره کامل بخوانی نه این که...، یکی مثل شیخ حر آمده اصلاً این اکره را حمل بر تحریم کرده! این که دیگر خیلی عالی! مثلاً ما اصلاً اکره را هم در نظر نگیریم، التفات کردید، این را هم نمی توانیم خب در اینجا بگوییم لذا ما دلالت بر استحباب مساله نمی توانیم بکنیم الا اینکه فرض بکنید که بگوییم در موارد، مختلف است، جوازش هست و...

تلمیذ: ...؟

استاد: این لا تقرأ شاید همان کراهتی است که در این...، مثلاً حمل بر عدم رضایت هست. یعنی با تصریح این روایات دیگر جایی برای اینها نمی ماند. تلمیذ: ...؟

استاد: یعنی صریح است، یعنی اصلاً حکم علت را دارد.

تلمیذ: در علل الشرایع دوباره از امام دارد...، آن روایتی که شما فرمودید در سوره مائده است، در یک روایت دیگر داریم که سوره بقره را یک مقدارش را...، در اینجا فقط دارد که یک شخصی آمده... امام دارد به شما یاد می دهد، یعنی دو تا روایت می شود. استاد: دو تا روایت،

تلمیذ: این از علل الشرایع است.

استاد: این از علل الشرایع است، ندیده بودم. تلمیذ: این که فرمودید باید یک پاراگراف کامل باشد آن هم باید لحاظ بشود دیگر؟

استاد: بله

تلمیذ: یعنی اگر بخواهیم یک آیه ای خوانده بشود که مفهوم تمام نشده باشد...

استاد: بله مفهوم آیه باید برسد، درست است.

تلمیذ: ...؟

استاد: بله قرینه حالیه و همان جری خود... .

تلمیذ: چرا این سیره‌ای که در میان شیعه وجود

داشته بنا به فرمایشی که الان فرمودید، چرا استمرار

پیدا نکرده است و رسید به جایی که مسئله بر عکس

شد و فقها قائل به عدم جواز شدند؟ یعنی این

سیره‌ای که در زمان اهل بیت بود، زمان اهل بیت ۲۵۰

سال ...

استاد: اینها مسأله همه ناشی از زمان شیخ صدوق

است. مرحوم شیخ صدوق، ایشان یک فردی بوده

خیلی وجیه در میان خاصه، ولی نکته‌ای که ایشان

داشته این است که آن قدرت استنباط قوی را نداشته

و از همین فتاوایش که در من لا یحضر است-

روایات را به صورت فتوا نقل کرده دیگر، یعنی در

واقع فتوا را به صورت روایت نقل کرده- این مطلب

استفاده می‌شود و در بیانهایی که نسبت به روایات

دارد این استفاده را می‌شود کرد، مخصوصاً در باب

زکات که خب مطالبی که ایشان در آنجا دارد قطعاً

اصلاً به نظر بعید می‌آید، یعنی خیلی عجیب می‌آید

که چه طور مثلاً ایشان یک همچین نظر و فهمی از روایات داشته! به عکس ایشان، شیخ مفید در فهم روایات بسیار قوی بوده و ایشان تفاوت داشته به خاطر همین که خب مرحوم شیخ مفید اهل علوم عقلی هم بوده و شیخ صدوق اصلاً نبوده، کج سلیقه گیهای خلاصه ما در مطالب شیخ صدوق می بینیم، یک نحوه خشکی هایی که گاهی...، مثلاً فرض بکنید یکی از کارهایی که شیخ صدوق کرده همین در آوردن دعا برای امام زاده هاست، و ابتداء دعا، این از شیخ صدوق است در حالتی که این غلط است، دعا است باید از امام باشد و دعایی که انسان می خواند و به عنوان...، یک وقتی شما می روید فرض بکنید که در حرم امام رضا و دستتان را بلند می کنید و هر چی دعا به زبانتان می آید می گوید، یک وقتی به عنوان یک سنت می خواهید این را عمل بکنید، جایز نیست، باید از امام دعا رسیده باشد. یک همچین کج سلیقه گیهای مرحوم شیخ صدوق داشته، و بعد از ایشان ظاهراً این طور که به نظر می رسد فقهاء نسبت به مبانی ایشان تسامح می کردند و آن جرأت...، مثل اینکه نسبت به شیخ طوسی هم

یک همچنین قضیه‌ای نقل می‌کنند که اجماع‌هایی که در زمان شیخ طوسی یا بعد از شیخ طوسی است حجیت ندارد، به خاطر اینکه همه مقلد بودند. و نسبت به شیخ صدوق، قبل از ایشان هم مطلب همین طور بوده و نکته‌ای را که در ایشان می‌دانستند این بوده که می‌گفتند ایشان جزء اقدمین بوده و اقدم به زمان ائمه بوده، لذا اشراف بر آن احکام متداوله را داشته، در حالتی که به عقیده این جانب این قضیه صحیح نیست. بلکه مرحوم شیخ صدوق از فهم روایی‌اش استفاده می‌کرده نه اینکه اشراف بر این...

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ